منازل السالکین خواجه نصیر الدین محمد الطوسی رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه
ان الله لا یخلف المیعاد سپاس فزون از حد کاملی را که آغاز از وست
و انجام همه با اوست بلکه خود همه اوست و درود بر گزیدگان
کردگار و همه خلق الله عامه و انجام خصوصا بر محمد و آل او علیهم السلام
دوستی عزیز از عزیزان از بنده ضعیف تذکره التماس کرد که
از انچه سالکان راه آخرت مشاهده کنند از انجام کار آفرینش
شبیه بدانکه در کتاب مبدأ و معاد مسطور است بر زبان انبیاء
و اولیاء علیهم السلام صدق کرد از احوال قیامت و بهشت و دوزخ
و عیان ثبت کند بران وجه که اهل بینش بنیاد پندد هر چند
اجابت این التماس متعذر بود بحکم آنکه نه هر چه هست

هر کس

هر کس است تواند دید و نه هر چه بتواند دید بتواند دانست
و نه هر چه بداند بتواند گفت و نه هر چه بتواند گفت بتواند نوشت
چه اگر دیدن بینی بود دانستن باز تواند و اگر دانستن تصور بود
گفتن با اخبار تواند بود و اگر گفتن بتصریح بود نوشتن بتعریض و تلویح
تواند بود و لیس الخبر کالمعاینه خصوصا اذا کان الخبر بالایماء و الاشارة
اما چون ملتمس بیان ملتمس بود چاره نبود از اسعاف بانکه ممکن باشد
پس اگر این تذکره از انچه مراد است عزیز تر آید باید که چون عذر را
مولف تذکره و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب ان هذه
تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا و ما تشاؤن الا ان یشاء الله
ان الله کان علیما حکیما یدخل من یشاء فی رحمته والظالمین اعد لهم
الیما اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا وارزقنا
اجتنابه و ادخلنا فی رحمتک بحق المصطفین من عبادک انک علی کل
قدیر ابتدای شروع در مطلوب و وضع اساس این تذکره بر بیست فصل

اشاره و فهرست فصول این است فصل اول در صفت راه آخرت
و ذکر سالکان آن و اسباب اعراض مردم از آن و آفات اعراض فصل دوم
در اشارة بمبدء و معاد و آمدن از حضرت اولی و وسیلة باعاد ذکر
شب قدر و روز قیامت فصل سیم در اشارت بهر دو جهان
و ذکر مراتب معدوم در بین جهان این جهان فصل چهارم در اشارة بعجایب
و بعقاب راه آخرت فصل پنجم در اشارة بحشر جلا فصل ششم
در ذکر احوال اصناف خلق در آن جهان و ذکر بهشت و دوزخ فصل هفتم
در اشارة بصراط فصل هشتم در اشارة بصحایف اعمال و کرام
الکاتبین و نزول ملائکه و شیاطین و منکر و نکیر فصل نهم
در اشارة بحساب طبقات اهل حساب فصل دهم در اشارة بوزن
اعمال و ذکر میزان فصل یازدهم در اشارة بعضی اسامی فصل دوازدهم
در اشارة بنفخات صور و تبدیل زمین و آسمان فصل سیزدهم
در حالها که در روز قیامت حادث شود و قوت خلق بر جهات

فصل

فصل چهاردهم در اشارة بدرکات بهشت و دوزخ فصل پانزدهم در اشارة
بزبانیه دوزخ فصل شانزدهم در اشارة بجویهای بهشت و آنچه در دوزخ
بازاء آن بود فصل هفدهم در اشارة بخیان بهشت و دوزخ و صفت دیدن
مردم آن حضرت اولی که در نشأة اولی بود فصل هجدهم در اشارة بعید جنت
طوبی و درخت زقوم فصل نوزدهم در اشارة بحور العین فصل بیستم
در اشارة بثواب و عقاب و عدل فصل اول در صفت راه آخرت و ذکر
اسامی سالکان آن و اسباب اعراض مردم از آن و آفات
اعراض بدانکه راه آخرت ظاهر است و لیکن بنعمة
و نشانهای راه مکشوف و سلوک آن آسان و لیکن مردم از آن معرض اند
وکاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون
اما سبب اعراض سالکان آنست که این راه آن راه است که مردم از آن
آمده اند لیکن آنچه دیده است یکبار دیده است و آنچه شنیده
بود یکبار شنیده است و لیکن فراموش کرده است ولقد جئتمونا

الی ادم من قبل فنسی ولم نجد له عزما واز ین جهة میکوید ارجعوا

وراکم فالتمسوا نورا و در غرامو شی دان بمانند است که چشمی که

بان چشم دیده است و کوشی که بان کوش شنیده است یاد نکند

ناما الشی یاد رسیده اکر دان تدعهم الی الهدی لا یسمعوا وتریهم

ینظرون الیک وهم لا یبصرون چه اکر بشنیدی شنیده اول

یاد کردن کلا انها تذکرة فمن شاء ذکره و اکر بدیدی دیده اول

باز شناختی من نظر اعتبر و من اعتبر عرف و اول الذین معرفته

و اما سبب امراض سه چیز است چنانکه کفته اند رؤسا

ثلاثه یکی شوایب طبیعت مانند شهوت و غضب و توابع

از حب مال و جاه و غیره و ان تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا

علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین و دوم وساوس

عادت مانند تسویلات نفس اماره و تزیین اعمال غیر

صالحه سبب خیالات فاسد و اوهام کاذبه و لوازم ان

و دلیله و ملکات ذمیمه قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی

الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا [illegible] مانند

متابعت خولان ادمی بیکر و تقلید جاهلان و علما السوء و اجابت استغوا

شیاطین انس و جن و معنز دو شده عدیه و تلبیسات ابلیس ربنا ارنا اللذین

اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین و ثمره

امراض شکایت جهانی و شقاوت انجهانی باشد و من اعرض عن ذکری

فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی وقد

بصیرا قال کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی و کدام

بود بالای انکه کسی نزدیک منکم مینی باشد و کوری در این موضع کوری

دل است فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور

و از امراض است ختم و طبع و رین ختم الله علی قلوبهم بل طبع الله علیها

کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون و این نهایت آکرده است چه مورد آن

بحجاب دوری کشد کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و بزرکترین آفات که بشنوین

کردیدند اشارة از زمره مغفولان محشور شده از راه بخیزند یعلمون ظاهرا
من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون ومشابهت ایشان الا ضلال
نیفزاید وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن
وان هم الا یخرصون پس سبیل طالب جز اعتصام بحبل الله کردن اعتصموا
بحبل الله جمیعا ... کما قال ... وتمت کلمة ربک صدقا
وعدلا لا مبدل لکلماته نیست وکفی بالله هادیا ونصیرا فصل دوم
در اشارة بمبدا و معاد و آمدن از فطرت اولی و رسیدن
بالمعاد و کشف شدن ... مبدء فطرت اولی است و معاد بود
فطرة فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل
لخلق الله ذلک الدین القیم اول مبدا بود هیچ ... کان الله ولم یکن
شیء پس خلق را از نیست هست کرد ... وقد خلقتک من قبل ولم تک
شیئا باز خلق نیست شوند و ... هست باشد کل من علیها فان
ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام پس چنانکه هست شده

بعد

بعد از هستی معادشان باشد چه آمدن و رفتن چون مقابل یکدیگرند مقابل
هر یکی بر دیگر ... بود کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا
که بحکم مبدء خدا بگوید و خلق جواب دهند الست بربکم قالوا بلی و بحکم
معاد خدا بگوید و هم خدا جواب دهد لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
و خلق چون با اول وجود از خدا آمده اند بوده اند پس هست شده
باز معدوم باحق سپارند ان الی ربک الرجعی پس نیست شوند کل
شیء هالک الا وجهه منه المبدء والیه المنتهی پس اول بهشت
که آدم در آنجا بود اسکن انت وزوجک الجنة و هستی بعد از نیستی آمدن
بدنیا است اهبطوا منها جمیعا و نیستی آدم که فنا در توحید است
بهشتی که معاد موحدان باشد اینجا است ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی آمدن از بهشت به دنیا ... از کمال
بنقصان است و ... از فطرة ... و خلق از ...
برین غلط نتوانند بود و رفتن از دنیا ببهشت توبه از نقصان بکمال

و رسیدن بافطرت و کل عالم رجوع خلق با ما الوجر بر این نسق صورت

نبندد و الله یبدئ الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون پس اول نزول کند

و دوم صعود و عروج اول نزول نور و دوم طلوع نور الله السموات والارض

یعنی سبب عبارة از صبح بنشب کرده اند و آن شب قدر است

عبارت از معاد بود و آن روز قیامت است در شب قدر تنزل الملائکة

والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر و در روز قیامت

تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره الف سنة و چون

مبدأ بمعاد آمیخته است کمال شب بود در آن کمال نور بماه و کمال ماه

بسال لیس که مبدأ شب قدر معاد روز قیامت آنکه شب قدر

نسبت بماه دارد لیلة القدر خیر من الف شهر و روز قیامت نسبت

بسال دارد یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان

خمسین الف سنة و بوجهی که مبدأ نسبت بروز دارد خمر طینة

آدم بیده اربعین صباحا معاد نسبت بسال دارد ما بین النفختین

اربعون

اربعون عاما و اگر شب قدر در هزار ماه تفضیل دارد لیلة القدر خیر

من الف شهر روز قیامت نیز در پنجاه هزار سال است فی یوم کان مقداره

خمسین الف سنة موسی که مرد مبدأ است و صاحب تنزیل صاحب شریعت

است که موضع نزول نور باشد و ما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی

الامر اول ما کتب الله التوریة و عیسی که مرد معاد است و صاحب تأویل صاحب

که موضع طلوع نور باشد واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا

شرقیا و انه لعلم الساعة و محمد که جامع هر دو است بوجهی متوسط و بوجهی

که از هر دو معتبر است اما جامع بحکم آنکه هم در مبدأ منزلتی دارد که

نبیا و آدم بین الماء والطین لکل شیء جوهر و جوهر الخلق محمد علیه الصلوة

والسلام و هم در معاد مرتبتی دارد که شفیع روز حشر است ادخرت شفاعتی

لاهل الکبائر من امتی و اما متوسط بحکم آنکه از وسط عالم دو مغرب یاد

کرد تا قبله موسی باشد و مشرق تا قبله عیسی باشد و جمیعا هر دو قبله محمد باشد

ما بین المشرق والمغرب قبلة و اما از هر دو معتبر است بحکم آنکه لا شرقیة

ولا مزبیه است ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون **فصل سیم**

در اشارة بدو جهان و ذکر مراتب مردم این جهان و آن جهان

حقائق تم والمجل بجلال الله بحکم آنکه اول و آخر است دو عالم است یکی دنیا

و دیگر آخرت یکی این جهان و دیگر آن جهان که این مبدء است و آن معاد و بحکم

آنکه ظاهر است و باطن دو عالم است یکی عالم خلق و دیگر عالم امر یکی

عالم ملک و دیگر ملکوت یکی عالم غیب و دیگر عالم شهادت که این محسوس ا

و آن معقول و خلق را چون کند در این عالم ها آرد دنیا با آخرت و این

با آن جهان و خلق با امر و ملک با ملکوت و غیب با شهادت در نظر

و انبیا را بدین سبب فرستاده اند تا ایشان را از این عالم بدان عالم

چنانکه کتب منزل بدان ناطق است پس دعوت نبی با نبا است

و نبا آن عالم است که خلق با خبر و ... عم یتساءلون عن النبا العظیم

الذی هم فیه مختلفون خلق در دو دنیا در ... و برزخ ...

... میان مبدء و معاد متوسط و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون

مردم اینجا بعضی خفته اند و بعضی مرده خفتگان بحکم الناس نیام فاذا ماتوا

انتبهوا الدنیا حلم و مردگان بحکم اموات غیر احیاء و ما انت بمسمع من فی

القبور ان انت الا نذیر و هر که از این دنیا که بمرد از این خواب بیدار

برخواستی بود و اذا ماتوا انتبهوا من مات فقد قامت قیامته و مرگ دو

مرگ است یکی ارادی موتوا قبل ان تموتوا و دیگر طبیعی اینها نکوتر باید

هر که بمرگ ارادی بمیرد بر نفس که جاودانی زنده شود مت بالاراده تحیی با

و هر که بمرگ طبیعی بمیرد در هلاکت جاودانی ... و جاءت سکرة ... ذلک ما کنت منه تحید

در قیامت ترا ... بزرگ ... الاکبر ... کشفنا ... مردم ...

چه انبیاء اصحاب شرعیت اند و اصحاب دیگر اند انما انت منذر و لکل

قوم هاد محمد علیه الصلوة والسلام بتربیت قیامت مخصوص است انا

والساعة کهاتین ... یسئلونک عن الساعة ایان

مرساها فیم انت من ذکریها الی ربک منتهیها انما انت منذر من یخشیها

کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها قیامت ...

و شریعت دو دنیا عمل الیوم عمل بلا ثواب و غدا ثواب بلا عمل پیغمبر اند در روز شمار
گواهان باشند فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی
هؤلاء شهیدا حکم قیامت دیگر است و جیء بالنبیین والشهداء
وقضی بینهم بالحق شریعت راهی است از شارع که نزدیک اند دنیا صفت
مقصود صاحب شریعت پیغمبر باید لا ادری ما یفعل بی ولا بکم خلق
سالکان اند و تا اثری از مقصود شان نرسد سلوکش دست ندهد
چه هیچ سالک تا از مقصود آگاه نشود و بدان راغب نگردد حرکت
نیاید و آگاهی از مقصود معرفت است و رغبت بدان محبت پس
تا عارف محب نشود او را سلوک دست ندهد و معرفت و محبت
از وصول است و کمالی که بعد وصول است او را حشر خوانند المرء یحشر
مع من احب و در آگاهی مراتب است آنچه ظن و علم و ایصال ظن بوجهی ان
جهانی است چه لقا الا انهم فی مریة است و اینجا ثم عزتکم الحکم القیمة
لاریب فیه و علم بوجهی از جهانی است و مشاهده و رویت آن

جهانی

جهانی لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین انی
اول وصول که بسالک رسد ایمان است و آن در درجه ایقان است
عین الیقین ان هذا لهو حق الیقین ایمان به غیب در عالم غیب
از آن مجرب است بالله والیوم الآخر و ایقان بغیب آخرت در عالم شهادت
از مشاهده فیض ایمان نصیب اهل دنیا است یؤمنون بالغیب
و ایقان نصیب اهل آخرت و بالآخرة هم یوقنون اینجا من اهل ما ادرکم
الیقین می گوید و دعوت بایمان آمنوا بربکم و کمال ایمان ایقان است
واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ایمان از مرتبت اول قالت
الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم و سطر
وقلبه مطمئن بالایمان با آخر یا ایها الذین آمنوا آمنوا به ایمان آن
بعد از آنکه اذا ما اتقوا و آمنوا ایمان در لغز ایضا آمد فلا و ربک لا یؤمنون
حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا
تسلیما اول انقیاد و دوم ایمان تسلیم و ایقان در مرتبت ا

کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلا لو تعلمون علم الیقین
لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ
عن النعیم و مشاهده دوزخ بعد از حصول علم یقین است و مشاهده
بهشت بل سؤال از آن که هنوز حکم غیب دارد بعد از حصول عین الیقین
چه با علم هنوز حجاب باقی است بعین و با عین باقی است باش
اهل کمال پندارند که قیامت هم بزمان دور است و ما اطن الساعة
قائمة و هم بمکان و یقذفون بالغیب من مکان بعید و اهل یقین دانند
که هم بزمان نزدیك است اقتربت الساعة و هم بمکان و اخذوا من مکان
قریب بوم بوده نه بعیدا و نریه قریبا پیغمبر علیه السلام دست فراز
کرد و میوه بهشت بر گرفت و ما حارثه مشاهده آن حال بکرد و برانکه
او مؤمن حقیقی است حکم بکرد اذ قال له کیف اصبحت یا حارثه قال
اصبحت مؤمنا قال علیه السلام لکل حق حقیقة فما حقیقة ایمانك
قال رایت اهل الجنة یتزاورون و رایت اهل النار یتعاوون و رأیت

رؤیت

رؤیت عرش ربی بارزا فقال علیه السلام اصبت فالزم فصل
چهارم در اشارت بمکان و بیان این ناقص است عبارت کودك طفل را
از دایه و گهواره که بوی نیست و آید او زمان است و گهواره او مکان
و بوجهی پدر او زمان است و مادر او مکان و زمان و مکان هر یك بنوعی
از آثار مبدع خود مخصوص اند و آن احاطت است که آثار جمع عین
احاطت خدا راست و الله بکل شی محیط و اثر بیش بر او و زمان احاطت
که اثر مبدع است چنان حاصل آمد که بعضی از او اول باشد و بعضی آخر
و مکان را چنانکه بعضی ظاهر شد و بعضی باطن و چون هر دو بذات
و طبع نیستند هیچکدام در هیچ تمام نیست بلکه وجود هر بعضی از زمان
اقتضاء عدم دیگر بعض میکند و حضور هر بعض از مکان اقتضاء
غیبت دیگر بعض گذشته و مانی نیست و آینده همچنین و کو زمان
وجودی دارد و مان حال آ که کمتر زمانی نیست و از خودی مقدار
ندارد و حکما آنرا آن خوانند و اگر مکان احاطه است همه مکان را

نه جزوی را از دو وجه مکان آنست که آسمان و زمین و دیگر کائنات را
ولوث از زمان و مکان مبراست چه از نقصان منزه است اما نشانها
که از آن با اصل زمان و مکان دهند که زمانی بود که مکانی نا
قوم بود و نشان زمان بلکه قرب زمان نزدیک بود همانند حال و ما امر الساعة
الا کلمح البصر او هو اقرب و نشان مکان بفراخ زمین مکانی جنة عرضها
السموات والارض و ابداع هم زمانی نیست وصحت از بکلیتین زمانی کنند
وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر پس مبدأ و معاد از این روی متشابه اند
یقین که اخری است تعلق بزمان و مکان هم برین سیاقست بود
اما تعلق او بوقت زمان چنانکه گفته اند الیقین خطرات و بوسعت مکان
افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه **فصل پنجم در اشارت**
زمان علة تغیر است علی الاطلاق و مکان علة تکثر علی الاطلاق
و تغیر و تکثر محجوب شدن بعض موجودات باشد از بعض پس چون
بقیامت زمان و مکان مرتفع شوند حجابها بر دارند از این وا از

مجمع

مجمع باشند پس قیامت روز جمع است یوم یجمعکم لیوم الجمع و وجهی
روز فصل است چه هرچه متشابه است در عالم حق و باطل
متشابه نماید متخاصمان در مقام علم نشسته اند لولا کون متشابه
و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون حق را باطل جدا کنند لیمیز الله الخبیث
من الطیب حکومت متخاصمان فصل کنند و بحقیقت حق و بطلان باطل
حکم کنند لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة لیحق الحق و یبطل
الباطل پس قیامت روز فصل است اما این فصل اقتضاء انجمع میکند
که پیش مشهود هذا یوم الفصل جمعناکم والاولین حشر جمع باشد پس حشر
روز حشر است و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا اما حشر با هم متضاد
قومی را حشر چنین که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق
و یوم یحشر اعداء الله الی النار پس جمله حشر هرکسی با جنس سلوکش در طلب آن
بوده است و احشره مع من تولاه و بدین سبب احشروا الذین ظلموا
و ازواجهم و همچنین فو ربک لنحشرنهم والشیاطین تا عکس



احدکم یحشر معه رجون آثار اعمال مدبران بر ارواح خود چنانکه ادنی
گفته شود مصور خاطر کنند ان اصناف را جمله حشر کرده باشند
واذا الوحوش حشرت و حشر هر کسی بصورت ذات آنکس قرین بود
چه اینجا حجاب مرتفع است که برزوا لله الواحد القهار بدین سبب
یحشر بعض الناس علی صور یحسن عندها القردة والخنازیر و مثل
الطاغوت ولکن ایمام کسانی هستند که اهل آن جهان باشند ان فی ذلک
لآیات لقوم یعقلون فصل ششم در ذکر اصناف خلایق در آن جهان
در ذکر بهشت و دوزخ کسانی که در این عالم معرض سلوک راه آخرت اند تفرقه
وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب المشئمة
والسابقون السابقون و همچنین فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد
ومنهم سابق بالخیرات سابقان اهل وحدت اند از راه و از سلوک
بل خود مقصد همه سالکان ایشانند و لا تعد عیناک عنهم ایشانند
انکروه که ان حضرت الم تعرفوا ان مابوالم یفقدوا و اهل یمین سالکان

وایشانرا

وایشانرا مراتب بسیار است بحسب درجات بهشت خود
ثواب منقسم شد و لکل درجات مما عملوا و اهل یمین عالم
و ایشانرا اگرچه مراتب است بحسب درکات دوزخ اما در دوزخ
متساوی اند قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون وهم چنین انهم یومئذ
فی العذاب مشترکون و هر سه طائفه را گذر بر دوزخ است وان
منکم الا واردها اما سابقان عبور کنند علی الصراط کالبرق الخاطف ایشانرا
از دوزخ گزندی نیست جزنا و هی خامدة سمعی یکی از ائمه اهل بیت
جواب آنکه پرسیدند که شما را گذر بر دوزخ باشد و اما اهل یمین را
از دوزخ نجات دهند و اهل شمال را در آنجا بگذارند ثم ننجی الذین اتقوا
ونذر الظالمین فیها جثیا سابقان و اهل یمین به بهشت رسند اما
اهل یمین بر بهشت باشند و بهشت بر سابقان کل ان الجنة اشوق
الی سلمان من سلمان الی الجنة ایشانرا بهشت التفات نبود و لم یدخلوها
وهم یطمعون ایشان اهل اعراف اند و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم

ایشان را هیچ حالها یکسان باشد لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا
بما آتیکم وصف حال ایشان است اهل شمال اهل تضاد دنیا باحوال متضاد
که درین عالم متقابل است مانند هستی و نیستی و درد و درمان
و علم و جهل و قدرت و عجز و لذت و الم و سعادت و شقاوت باز مانده
زیرا که بخود باز مانده اند و از خود بخود خلاص نتوان یافت کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب لاجرم همیشه میان دو طرف سموم
و زمهریر در دوزخ مترددند گاه بآتش معذب و گاه بآن معذب لهم من فوقهم
ظلل من النار و من تحتهم ظلل چون در دنیا در رتبه طاعة که اول رتبه
از مراتب ایمان بیامدند و مقام اختیار از دست داده بالعنت محجوب
ماندند کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و اهل یمین اهل رتبه
همیشه در سلوک باشند با کمالی بعد از کمالی و درجه بالای درجه حاصل
میکنند لهم غرف من فوقها غرف از عذاب اهل تضاد خلاص
یافته اند لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الحزن علی ما فات و الخوف مما

چون

چون در دنیا عبور بوده اند ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله
ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم در لعنت مختار مطلق شده اند
لهم فیها ما یشاؤن تا حکم ید هر یکی را از جزو اختیار نصیبی باشد پس اگر
این طایفه را یکی از دو طرف تضاد ملایم نصیبی باشد ان تضاد
حقیقی بود و ایشان بلا مصاعب باشند بل مثاب باشند و آن مانند
حرارت و برودت در زنجبیل و کافور باشد که عز من هاست نه چون
و برودت سموم و زمهریر که عز خیدان الابرار یشربون من کاس کان
مزاجها کافورا و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا همچنانکه
اهل رتبت سازنمی مجازی باشند یتنازعون فیها کاسا لا لغو فیها
ولا تأثیم لاجرم و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین
اما مخاصمت اهل تضاد مخاصمت حقیقی باشد ان ذلک لحق تخاصم اهل
النار لاجرم کلما دخلت امة لعنت اختها پس حرارت و برودت
که متضادند اهلها گاه هر دو سبب راحت قوی است چنان بدان مسئلها

اهل بر د اهل الیقین را و دیگر طرف نار است سبب عذاب کسانی که
مقابل ایشانند الظالمین بالله ظن السوء و گاه هر دو طرف بسبب
راحت قوی باشد چنانکه در تنزیل دیگر فرمود و جهنم نار کانت من
قوی است مانند نار الجحیم و گاه راحت قوی مانند آنکه تخصیص قسیم
الجنة والنار الناس کرد با قسیم النار اجعلنی من اصحاب النار او بجنة
و گفت جعلت و بعد از آن ابوبکر حاضران فرمود که هیچ اهل که از اهل
قیامت باشند و بهشتی هم اصناف است بهشتی قوم که در قیامت حاضر
در ما باشند کل شیء هالک الا وجهه و بهشتی لطف که اهل آیات
را باشند من احبنی جعلت اثره و بهشتی عنف که اهل جوع را
باشند لا تبقی ولا تذر **فصل هفتم در اشارة بصراط** صراط
راه مناسب مانند لنهدینهم الی صراط مستقیم صراط الله الذی
ما فی السموات و ما فی الارض ادق من الشعر واحد من السیف
باریکی بسبب آنکه اگر اندک میل بیکی از دو طرف نماید افتد

هلاک

هلاک بود و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و نیز بسبب آنکه علم
بیم و هم مقتضی هلاک است و من وقف علیها شغله بتصفیتها دور حیات
از صراط بدوزخ افتد و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون آن
جانب صراط دو نوع است الیمین والشمال مضلة علاوة ثم او که الجنة
علی یمینهم والنار علی شمالهم گرچه یمین و شمال اثنان یمین باشند کلتا
یدی الرحمن یمین **فصل هشتم در اشارت بصحایف اعمال و کرام
الکاتبین و نزول ملائکه و شیاطین به نیکان و بدان**
قول و فعل مادام که در کون اصوات و حرکات باشد از بقا و ثبات
بی نصیب باشد و چون بکون کتابت و تصویر آیند باقی و ثابت شوند
هر که قولی یا فعلی بکند یا بگوید اثری از آن بالا و با بدو ببین سبب تکرار اقتضای
الکتاب ملکه کند که با وجود آن ملکه معاودت با آن قول یا آن فعل آسان
بود و اگر نه چنین بودی هیچ کس هیچ علم و هیچ صنعت و حرفت نتوانستی
آموخت و تادیب کودکان و تکمیل ناقصان فائده نبودی از آنکه زوال

و امثال آن باشند و مثل آن کتابتها و تصویرها را کتاب اقوال و مجمعی
اعمال خوانند چه اقوال و چه متشخص شوند کتابت باشند چنانکه
بیان کنیم انشاء الله کاتبان و مصوران آن مکتوبات و مصورات کرام الکاتبین
باشند قومی که بر یمین باشند اهل یمین حسنات نویسند و قومی که بر شمال باشند
سیئات اهل شمال نویسند اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال
قعید و معنی آنست که هر که حسنه کند از آن حسنه فرشته در وجود آید
او را مثاب دارد و هر که سیئه کند از آن سیئه شیطانی در وجود
آید که او را معاقب دارد و مصداق در قرآن مجید آمده ان الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا
بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و مقابل
این هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم و مصداق دیگر و من
یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و مذهب است که
اهل دانش بلکه کمله اهل الله و سادات اهل بینش ملائک و مقصود از هر دو

یکی

یکی دیگر آنکه بقا و ثبات آن ملکات بود یعنی خلود در ثواب و عقاب از اعمال
که در زمان اندک کرده باشند وجهی شود و لکن انما خلد اهل الجنة
فی الجنة و اهل النار فی النار بالنیات پس هر که مثقال ذرة نیکی
و بدی کند در کتاب مکتوب و مصور شود مؤبد و مخلد باشد و محو نشود
باشد چنانکه اشاره کرده اند که اذا الصحف نشرت کسانی که از آن غافل بوده
گویند مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها و وجدوا ما عملوا
حاضرا و مجتهدین در اخبار بسیار آمده آنکه از کفنی تسبیحی یا فعل حسنه
مثل الحوری بیافرینند که در بهشت جای دیگر از آن تمتع یابند و هم :
در دیگر جانب آمده است که از سیئات گناهکاران اشخاص آفرینند
که سبب محنت و عقوبت قومی شوند چنانکه در قصه پسر نوح علیه السلام
آمده است انه عمل غیر صالح و نه در بنی اسرائیل و لقد نجینا بنی اسرائیل
من العذاب المهین من فرعون انه کان عالیا من المسرفین و معنی است که
خلق الکافرون من ذنب المؤمنین و امثال این بسیار آمده و این جمله حکم را باشد

کردان الدار الآخرة لهي الحيوان لو كانوا يعلمون پس هرچه در نظر اهل دنیا
از ورای حجاب از اینجا چنان نمود اینجا چون آن حجاب و غطا از پیش برخیزد
فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد پدید آید آنگاه بود که از دنیا حیات
که بحقیقت مرده است بمیرند و حیات اینجا آن که مرده اینجا آن است
زنده شوند افمن كان ميتا فاحييناه وجعلنا له نورا يمشي به في الناس
كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها از اینها بیند که باشد این است احیا
دعا اللهم ربنا ارنا الاشياء كما هي پس هر کس را بعد از کشف غطا
وحدت بصر کتاب خود بیابد و حساب خود بکند وكل انسان الزمناه
طائره في عنقه ونخرج له يوم القيامة كتابا منشورا اقرا كتابك كفى بنفسك اليوم عليك
حسيبا اگر سابق بالخیرات باشند یا از اهل یمین که لا یحشرون تو تو
و کافر تو تو یبعثون کتابش از پیش او یا از جانب راستش باشد هند
واما من اوتي كتابه بيمينه و اگر از جمله منکران باشند و در زمره اند
المجرمون ناكسوا رءوسهم عند ربهم یا از اهل شمال کتاب از روی

ظهرش

ظهرش هند یا از جانب چپ واما من اوتي كتابه بشماله تصليهم
در حساب وصفات اهل حساب دو روز حساب مردمان دو طائفه اند طائفه اول
يدخلون الجنة يرزقون فيها بغير حساب و ایشان سه صنفند صنف اول
سابقان و اهل اعراف که از حساب منزه باشند و در خبر است که چون
درویشان را بحسابگاه برند فرشتگان از ایشان حساب طلبند گویند چه
بما داده اند که حساب باز دهیم خطاب حضرت عزت برسد که سبب
میگویند با حساب ایشان کار نیست و خود حساب با پیغمبر است
در حق جماعتی ما عليك من حسابهم من شيء و صنف دوم جماعتی از اهل یمین
که بر سیئات اقدام ننموده باشند و صنف سیم جماعتی که دیوان
از سیئات خالی باشد اما اهل حساب نیز سه صنفند اول جماعتی
که دیوان اعمال ایشان از حسنات خالی باشد و صنف دوم کسانی
حبط ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا يعملون در شأن ایشان است
وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا و صنف سیم اهل حساب

که خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا را ایشان در صدد تصفیه حساب
خودشان همیشه میکنند حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا
اند لاجرم بقیامت یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا
وصنفی که از حسنات و سیئات غافل بوده باشند لاجرم تمام قسمت
حساب مبتلا شوند و من نوقش فی الحساب فقد عذب و حساب
عبارت از حصر و جمع آثار حسنات و سیئات است که تقدیم یافته
باشد تا بحکم عدل جزای هر یکی بیابند و همیشه مردمان
موقوف حساب باشند لا یوجز حسنات المؤمن الی یوم القیامه

فصل دهم در اشارت بوزن اعمال و ذکر میزان

والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه
فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون هر آن فعلی که
اقتضای اطمینان نفس حاصل کند نسبت آن بثقل اولی چه مثقلات
کشتیها از اضطراب و حرکت با هوا نگاه دارد و هر آن که اقتضای تغیر

نفس

نفس و تتبع اهوا تخلف کند نسبتش بخفت اولی چه خفیف باشد
تحری که در هوا حادث شود در حرکت آید و حرکات از نظام خالی آید بود
واطمینان نفس ملتزم رضا بود لاجرم فاما من ثقلت موازینه فهو فی
عیشة راضیة و اختلاف حرکات نفس اثر متابعت هوا و هوا موجب
هاویه لاجرم و اما من خفت موازینه فامه هاویه و نیز ابلیس را از آتش
و آدم را از خاک خلقتنی من نار و خلقته من طین و آتش خفیف است
ثقیل پس افعال ابلیسی اقتضای خفت کند و افعال آدمی اقتضای ثقل چه
بناء علی هذا بعضی گفته اند کلمه لا اله الا الله میزان است هر چند
کلمه خفیفة علی اللسان ثقیلة فی المیزان اما بر نسبت با بعضی مردم موجود
و میزان یکی است و علامت آن کلمه میزان است آنکه وجود در یک کفه
و عدم در یک کفه و حرف استثنا که روی با عدم دارد و وجه با وجود
ثبات شاهین است که هر کفه با او ایستاده است و این کلمه فاصله
میان مسلمان و کافر بهشت و دوزخ من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا

من نفسه وغلبه دخل الجنة فصل یازدهم در اثبات معنی اسماء کلام خدا
دیگر است وکتاب خدا دیگر کلام امری است وکتاب خلقی انما امرنا
لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون وعالم امر از تضاد پاک از
کثرت منزه است وما امرنا الا واحدة اما عالم خلق مشتمل بر تضاد ودور
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین وهمچنانکه کلام مشتمل بر ایات است
تلك ایات الله نتلوها علیك بالحق کتاب هم مشتمل بر ایات است
تلك ایات الکتاب المبین کلام چون متشخص شود کتاب چنانکه
امضا باید فصل شود کن فیکون پس حقیقت وجود عالم خلق کتاب
خداست جل جلاله وایات واعیان موجودات ان فی اختلاف اللیل
والنهار وما خلق الله فی السموات والارض لایات لقوم یتقون
وایت آمده دران کتاب مثبت ومبین است تا خلق بمطالعه ایات فعلی
کند وایات مثبت است وباستماع ایات قولی کند وانفس مبین است
بحق رسند سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه

الحق

الحق ومردم تا در بعثت زمان برسانند ان ایات را برخوانند وباری
میخوانند یکی بعد از دیگری وان روز وفا است بعد از روز دیگر که روی
میکند روح وحالی بعد از حالی که مشاهده میکنند وذکرهم بایام الله ان
فی ذلك لایات بر مثال کسی که نامه میخواند سطری بعد از سطری
وحرفی بعد از حرفی پس چون بصیرت او بکحل هدایت کشوده شود چنانکه
اهل قیامت را کفتند از عالم خلق بکذرد وبعالم امر رسد که مبدا
از انجا بوده است همه کتاب بیکبار مطالعه کرده مانند کسی که ان نامه
مشتمل بر سطور وحروف بیکباره ببیند بیش از یکی یوم نطوی
السماء کطی السجل للکتب والسموات مطویات بیمینه یمحو الله ما یشاء
داند که اهل شمال را از طی اسمان نصیبی نیست واکر بجود
کوت مطالعه نداشته باشد وچون برایشان خوانند استماع نکنند لیس
ان بود که یسمع ایات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها
فبشره بعذاب الیم ودر سمع وبصر کتاب اسرار وبیان آنکه ذکر آن

در این مختصر ممکن نباشد فصل دوازدهم در اشارت نفخات صور و تبدیل
زمین و آسمان نفخه صور قیامت دو نفخه است اول از جهة امامت هر که بنداء
که حیوانی دارد از اهل آسمان و زمین که اصحاب ظاهر تنزیل و باطن تا
بار محسوس و معقول خود نادیده کرده اند و نفخ فی الصور فصعق من
فی السموات و الارض الا من شاء الله و امامت ایشان بکشف عواید
مقالات دیگر آرای دیگر با انبیا باشد تا معاینه نصیب خود و دانش
و بینش خود بیابند و حقیقت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب
جهنم انتم لها واردون متحقق شوند و اذا وقع القول علیهم اخرجنا
لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون و نفخه
دوم از جهة احیای ایشان بعد از امامت و قیام از خواب جهالت
ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و این قیام قیامت باز قیامت بعث بود
ثم انکم یوم القیمة تبعثون پس ثواب و عقاب تا ابد و کسان باشند
که دنیا ما ایشان محدث شد باشند لو کشف الغطا ما ازددت یقینا

بان محتاج نباشد که فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید
پس عمل و ثواب ایشان هم یکی بود لا یعبد الله لا رغبة و لا رهبة بل
لانه اهل لان یعبد و انی اهل لان اعبد پس ایشان انتظار قیامت و
ثواب نباشد و غیر ایشان را در نشاءت ثانیه مکشوف کند که هستی
ایشان نیستی بوده و نیستی هستی و ذات ایشان بی ذاتی و بی ذاتی ذات
و صفت ایشان بی صفتی و بی صفتی صفت پس بینند که ظاهر صورها
از آنست که ایشان ظاهر داشته اند و باطن و معانی تنزیل را از ایشان
باطن و حقیقت داشته اند و از ارتفاع حجب ظاهر بحقیقت معانی
و ذات ذوات رسند پس زمین آن زمین بود که در نشاءت اولی آن را
زمین می‌گفتند و آسمان آن آسمان بود یوم تبدل الارض غیر
الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار فصل سیزدهم در اشارت
بجایها که در روز قیامت حادث شود و وقوف خلق بر صراط
اما بعضی از آن در کلی است در آن بخش این عالم و ماه از استفاضت نور

میکند و بر ماده‌ی خود را فاضت میکند در وقت غیبت او کواکب
مبادی نقصان انوار خود میدانند پس چون نور او از او مکشوف شود
کواکب را وجود نماند و اذا الکواکب انتثرت و ماه محو شود در خسف
القمر و چون دو النور و نور یکی شود به افاضت اثری بماند و بیرا
و اذا الشمس کورت لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا جبال را که سبب
اعوجاج طرق وصول و مقتضی مسافات تعب سلوک ابدان کاملان
النفوس کنند و با خر بکلی نسف کنند و یسئلونک عن الجبال
فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا
و لا امتا و بحار را که صورت حجب کثیفه را سازند بساحل عنایت
واسطه لال شواقب کواکب منغمر باشند از میان بردارند
و اذا البحار سجرت تا [illegible] و شیب و فراز آسمان و زمین یکسان شود
و خلایق بعرصات قیامت ظاهر شوند فاذا هم بالساهرة اهل برزخ
را حجب رقیق و کثیف از پیش بردارند و اذا القبور بعثرت

در مواقف کشف اسرار بدارند وقفوهم انهم مسئولون انها که
از حبس برزخ خلاص یابند روی بپایگاه ربوبیت نهند فاذا هم
من الاجداث الی ربهم ینسلون سموم را ناب و مخروقن و اطفال از
هوام و سباع و انعام باز شناسند تا صورت اطراف اضداد
شکسته شود یومئذ السم من العسل و الناب من الذئب القرن
من الکبش لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا که جهر و طرف
تضاد بسبب هلال الخلق بود بر صورت کبش ... مشتبه گشته دوزخ
بکشند تا بهر لب که نسبتی نسبتی باشد هستی مطلق که حیات
ابدی باشد عیان شود و دوزخ را بصورت اشتری بعرصات
آورند ... جهنم تا اهل عیان او را مشاهده کنند و برزت
الجحیم لمن یری دار هول مشاهده او اجزای ... بنجسی جزو
اطلاع یابند نکشفه شرره لولا ان حبسها الله تعالی لاحرقت
السموات والارض فصل چهارم در اسرار بدینها ... مسافر

که بدان اجزاء عالم ملک را ادراک کنند هفت است پنج ظاهر است آن حواس
خمسه است و دو باطن و آن خیال و وهم که اول مدرک صور است
و دوم مدرک معانی جزئیه مفکره و حافظه و ذاکره از مشاعر نیستند
بل اعوان ایشانند هر نفس که متابعت هوا کند و عقل را در متابعت
هوا مسخر کرد از باب من اتخذ الهه هواه هر یکی از ایشان این مشاعر
سببی باشد از اسباب هلاک او واضله الله علی علم تا حال ایشان بود که اما
من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی پس هر یکی از این مشاعر
بمثابت دری از درهای دوزخ باشد لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء
مقسوم و اگر عقل که مدرک عالم ملکوت است و در تحت این مشاعر است
و نفس مطاع باشد و نفس را از هوای او منع کند تا هر یکی از آن مشاعر
کتاب الهی در عالم خلق که او را کشف بان مشعر خاص باشد تقدم دارد
و بعقل بنزد استماع آیات کلام الهی را از عالم امری تلقی کند بخلاف
قوم که لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر آن مشاعر هشت گانه

بمثابه

بمثابه درهای بهشت است و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی المأوی **فصل یازدهم در اشاره بزبانیه** دوزخ که مدبران امور در دوزخ ملوک
کرد السابحات سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا اشاره با حوال ایشانست
هفت سیاره اند که در دوازده برج سیر میکنند و مجموع هفت و دوازده نوزده
باشد و مباشران در دوزخ سفلی هم نوزده هفت سبعی قوای نباتیست
سه اصول و چهار فروع و دوازده مبدء قوی حیوانی ده مبادی احساس که از آن
جمله پنج ظاهر است و پنج باطن و دو مبادی تحریک که یکی قوت جذب است و دیگر
قوه دفع و مجموع نوزده باشد پس مردم مادام که در سجن دنیا محبوس است بامر
باشر این نوزده کارکنان علوی و نوزده کارکنان سفلی است که از این منزل
بگذرد فلا بحاله کما تعیشون تموتون و کما تموتون تبعثون پس چون از سجن
بیرون برند او را مالک باین نوزده مدبرانیه که آثار تعلق یکی از ین دو نوزده
چنانکه گفته آمد بار پیوسته باشد سعذب دارد علیها تسعة عشر
مکر که بر صراط مستقیم و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل

مفرق بکم عن سبیله بگذرد تا بنور هدایت هادی قیامت بدار السلام
رسد و از پی نور زده در بادیهٔ ضلالت بماند ضرب الله مثلا رجلا فیه
شرکاء متشاکسون و رجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا الحمد لله بل اکثرهم
لا یعلمون فصل شانزدهم در اشارت بجویهای بهشت که از آب و شیر و خمر و عسل اند
آب ماده کافهٔ اصناف نباتات و حیوانات است و جعلنا من الماء کل شیء
حی مانند مواعظ و نصایح که عموم مردم را بآن انتفاع باشد لکن بعضی
از آن اجاج است بعضی آسن و بعضی غیر آسن و بهتر غیر آسن است
و شیر ماده تربیت اصناف حیوانات است و از آب خاص تر است چه
نباتات و بعضی حیوانات را از آن نصیب نباشد خاصه غذاء بعضی از حیوانات
بود در ایام طفولیت مانند مبادی ظواهر علوم که سبب ارشاد مبتدیان
باشد و از آن نیز بعضی مستحیل و بعضی متغیر و بعضی غیر متغیر است و عسل
از شیر خاص تر است چه غذاء بعضی حیوانات و سبب شفاء بعضی اصناف در
بعضی احوال و موافق مزاج بعضی و احوال آن نیست چه مانند حقایق و نوادر

علوم را

علوم است که انتفاع بآن خاص الخواص و محققان را باشد و از آن
نیز بعضی کدر است و بعضی متوسط و بعضی مصفا است و بهترین
مصفا است و خمر از عسل خاص تر است چه خاص بنوع انسان است
و از انسان بعضی اصناف و در بعضی احوال و بر اهل دنیا حرام است
و ایشان را رجس و بر اهل بهشت حلال و ایشان را طهور و از آن بعضی
موفی و بعضی متوسط و بعضی مطلق و بهترین لذت است و طهور
پس از آب سبب خلاص است از تشنگی و شیر از نقصان و عسل
از بیماری و خمر از اندوه و چون اهل بهشت اهل کمال اند تمتع ایشان
عام است این هر چهار را بر وجه اتم چه آنچه ناقص را بدان انتفاع
بود کامل را نیز انتفاع بود و لا ینعکس مثل الجنة التی وعد المتقون
فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار
من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی و لهم فیها من کل الثمرات
اما انهار بهشت در نظر اهل دنیا متشابه نماید که انهار دنیا

مشبّه اند و او تو ابه متشابهًا و در دوزخ بازاء این چهار جوی حمیم

و غسلین و قطران و مهل باشد و تلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها

الا العالمون **فصل هفدهم در اشارت بکار نامه بهشت و دوزخ و مغفرت سیئات مردم**

بافطرت اوّلی که در نشأت اولی بود با ابتداء مردم از وجود داده شد پس کاهی پس قدرت

پس ارادت چه باوّل یک چندی وجود بود در صورت سلاله و نطفه

و مضغه و علقه و عظام و لحم تا بعد از آن نفخ روح در او رسید هل اتی

علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا و یک چندی زنده بود

تا قوة حرکت و بطش در او ظهور کرد و یک چند متحرک بود تا قوت تمیز

میان نافع و ضار در او بفعل آمد و بعد از آن تو تقاضای ترتیب نافع و دفع ضار کرد

ضار کشت و چون معاد عود است با فطرت اولی باید که این صفات در او

منتفی شود بر عکس این ترتیب پس اول باید که ارادتش در ارادت واحد

مطلق که موجب است مستغرق و منتفی شود چنانکه او را هیچ ارادت

نماند و چون وجود کل تابع اراده واحد مطلق است تمام ذکر و پس هر چه آید

مطابق ارادت او آید و این درجه رضا است و صاحب این درجه هشتم

در بهشت بود لهم ما یشاؤن فیها ولدینا مزید و این سبب خازن را

رضوان خوانند چه تا باین مقام نرسند از نعیم بهشت لذّت نیابند

و رضوان من الله اکبر و بعد از آن باید که قدرتش در قدرت حق تعالی

منتفی شود تا خود را هیچ قدرت مغایر قدرت او نداند و این مرتبه توکل است

خوانند و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و بعد از آن باید

که علمش در علم او تعالی منتفی شود تا بخود بخود هیچ نداند و این مرتبه را

تسلیم خوانند و یسلموا تسلیما و بعد از آن باید که وجودش در وجود

او تعالی منتفی شود تا بخود بخود نباشد و این مقام اهل وحدت است اولئک مع

الذین انعم الله علیهم و اگر سالک این طریقت نشود و بر حسب ارادت

خود رود و ارادت و هواهای مختلف مخالف حق تعالی اقتضا کند ولو اتبع

الحق اهواءهم لفسدت السموات و الارض و من فیهن پس از ثواب

خود ممنوع شود و حیل بینهم و بین ما یشتهون و در عقاب

افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله و ماویه او رضیهما
رسانند تا با بلال و سلاسل نار ادعی کلی معلول و مقید کرده دونام
صفة جلال است و بیان سبب خازن هاویه را مالک خوانده آند
و عبد از آن با ناء درجه و کل درجه لا یابشه و ان تکذیبون کم فی دا
الذی ینصرکم من بعده و با ناء درجه رحمة در لعنت او لئک یلعنهم الله
و یلعنهم اللاعنون و اما همچنانکه اقتضاء قدرت و علم در وجود طایفه اهل
اقتضاء قدرت نامتناهی و علم ذاتی و هستی جاودانی کرده در ذلک
الفوز العظیم استبعاد این قوم این صفات اقتضاء عجز نامتناهی جهل
کلی و نیستی همیشگی کند و ذلک الخزی العظیم فصل هجدهم در اسباب درخت
طوبی و درخت زقوم علم و ارادت و قدرت که مبادی ایجاد افعال اند
خلق را صفة علا مختلف است خدای را تعالی هر سه یکی است اما با متبادر
مختلف که نسبت با معقول خلق باشد سر نماید و جود در ضمایر ما
که نسبتی با عالم امر دارد اگر تصور صورتی معقول یا محسوس کنیم

آن

آن صورت از آن روی که تصور کرده ایم معلوم ماست و بدان عالم باشیم و از آن
روی که ایجاد آن کردیم مقدور ما باشد و ما بر انفاذ او باشیم و از آن روی که ما
ما خواستیم متصور نشود مراد ماست و ما از آن مرید باشیم پس معلوم و مقدور
و مراد ما هر سه یکی است و دین صورت علم و قدرت و ارادت متحد شوند
همچنین جمله موجودات به نسبت با علم و قدرت و ارادت او تعالی همین حکم دارد
پس او را هر سه صفت متحد شود بلکه واحد بود و کسی که بعلم او عالم شد
و بقدرت او قادر و با رادتش مرید چنانکه در حال اهل بهشت نعیم و
چنانکه آمده است کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به
حکمش همین بود الحق ایطلب شی علی بیتکلم شی بسم هر چه اراده او
بان تعلق گیرد در حال موجود شود یعنی در جناتش یکی بود و این معنی
مثال درخت طوبی است در بهشت که هر چه بهشتیان از آن آرزو کنند
بار دهی ایشان هم در دفعه و اصع بر آن درخت حاصل باشد و در دین ایشان
حاضر طوبی لهم و حسن ماب و با زاء این حال کسانی که این سه صفت

تکثر کند عجب هم یکی از آنها که عذاب تولد کند انطلقوا الی ظل ذی ثلث

شعب لا ظلیل ولا یغنی من اللهب پس جای درخت طوبی اینها را

درخت زقوم باشد انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها کانه رؤس الشیاطین

طلع انبه طلعه مجوه تخم است که سبب انبات درخت والشیاطین اهوا

مردیه ان الشیطان یجری من بنی آدم مجری الدم ورأس الشیاطین شیاطین

مبادی اشخاص پس مبادی هوای نفس مبدء نبات و منشاء اعمال

فصل نوزدهم در اشارة بحور عین چون دیده بصیرت مردم بکحل توفیق کشاده شود

و ابراهیم وار بوساطت الله ملکوت هر دو کون نادیده شود و کذلک نری

ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین واردان حضرت

عزت که از پرده غیب ظهور میکنند روی بلطف ذره از ذرات کائنات

خود را بواسطه نور عقلی جلوه میدهند مشاهده کنند و گاه متجلی

چنانکه گفته اند هیچ در نیکوترین صورتی از صور عالم متمثل

شوند مانند آنکه در قصه مریم آمده فتمثل لها بشرا سویا

و چون

و چون منع از آن مشاهده بواسطه ایشان اثری از عالم وحدت که مقتضی

اند لمح ذات و صور باشند با آنکه بکر بودن که مقتضی اتحاد بود صورت

پس بامر یکی از آن صور که عزت یکی از حوران بهشت باشد ایشان را حاصل

گردد در وقت جماع حور بعین و بدان سبب که چهره این حوران در حجب اعیان داخل

مصون است مقصورات فی الخیام باشند و بحکم آنکه ناعریان عالم ملکوت را

چه از آن قوم که بظاهر عالم ملک باز مانده اند و چه آن قوم که بباطن عالم ملکوت

محجوب شده وصل ایشان ناممکن است لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان

و بسبب آنکه معاودت آن حالت هر نوبت موجب لذت او بود و بلوغت از تو

مانند محبوب مفقود که بعد انقطاعات طلب معارضه باز یافته شود

و بکارت دوزا ایشان لذت هر نوبت مضاعف میشود فصل بیستم در اشارت

بثواب و عقاب و بعدل و من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء

بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و در موضع دیگر مثل الذین ینفقون اموالهم

فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله

بضاعف لمن یشاء اما قومی هستند که از عمو دخل اند پس یبدل الله سیئاتهم
حسنات و بعد از ایشان انها که حبطت اعمالهم و قومی هستند که از جهت
مد لنفی بعمل مثقال ذرة خیرا یره و بعد از ایشان انها که هم اتبعوا الا خرج
هم الاخرون و همچنین قومی را نوید کفلین من رحمته و قومی را یضاعف لهم
مرتین و قومی را داده ثواب بضاعت لهم و لهم اجر کریم و قومی را یضاعف
لهم العذاب و آن تفاوت بسبب تفاوتی است که در سیئات و حسنات
باشد به نسبت باهر قومی حسنات الابرار سیئات المقربین و از سیئه
ادم بالنسبة لابلیس تفاوت بسیار است و در حدیث است که ضربة علی
فی یوم الخندق توازی عمل الثقلین پس با این همه ثوابها ثواب کسانی است
که حکم انجماعی خود دهد را داد ابانند نفقة کل رجل حتی الرجل فی سبیل الله
همچنانکه با این همه عقابها عقاب کسانی است که حکم اینجماعت خود را
زیان کنند که الذین خسروا انفسهم و امثال که اعمال ایشان ثواب بخشد است
اهل فردا کبر بند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین ابشارات

ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ایشان از ثواب
معزه اند چه دنیا و اخرت بر وی حرام است الدنیا حرام علی اهل الاخرة
و الاخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان
علی اهل الله تم تمام شد منازل
السالکین شیخ نجم الدین
کبری رحمه الله
علیه

رساله کمیلیه

بسم الله الرحمن الرحیم

زینت دامن مسکین خدم قلم در ساخت اشارت امام الموحدین امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام روان کرده بود که در جواب کمیل بن زیاد نخعی صدور
و بود که نصیح گفت که مطلق نوشته اگر چنان فصیح بنویسی که عامه فهم کنند
ما انه ان عامه تر زبان مشتمل شد و در بیان واضح شروع نمود اذالله تعالی
توفیق اتمام خواست از طلا لا جابة و الاتمام کمیل بن زیاد که یکی از خلاصان

یضاعف لمن یشاء اما قومی هستند که از ... دخل اند یبدل الله سیئاتهم

حسنات و بار اول ایشان آنها که حبطت اعمالهم و قومی هستند که از حضیض

مذلة فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره و باشد ایشان آنها که جرم انهم فی الآخرة

هم الاخسرون و همچنین قومی داریم که یؤتکم کفلین من رحمته و قومی دیگر

مرتین و قومی داده ثواب یضاعف لهم و لهم اجر کریم و قومی دیگر یضاعف

لهم العذاب و این تفاوت بسبب تفاوتی است که در سیئات و حسنات

باشد به نسبت با مردم قومی حسنات الابرار سیئات المقربین و از

ادم بالشبه لابلیس تفاوت بسیار است و در خبر است که ضربة علی

فی یوم الخندق توازی عمل الثقلین پس بالا که هرچه ثوابها ثواب کسانی است

که حکم ایشان جای خود داده باشند فرق کل بر ترجیح الرجل فی سبیل الله

همچنانکه بالا که هرچه عقابها عقاب کسانی است که حکم ایشان جای خود را

زیان کنند که الذین خسروا انفسهم و آنها که اعمال ایشان ثواب بحق است

اهل فرو اکبرند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین اشارت است

ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ایشان از ثواب

منزه‌اند چه دنیا و آخرت بر ایشان حرام است الدنیا حرام علی اهل الآخرة

و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان

علی اهل الله تم تمام شد مبارک

از کلمات شیخ نجم الدین

قدس سره

رسالهٔ کمیلیه

بسم الله الرحمن الرحیم

زبان داعی مسکین و بنان قلم در ساحت اشارت امام الموحدین امیرالمؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام روان کرده بود که در جواب کمیل بن زیاد فرموده

و بزرگی نصیح گفت که مطلقا نوشته اگر چنان فصیح نبود بسی که عامه فهم کنند

مانند آن عاجز از زبان متحمل شد و در بیان واضح شروع نمود والله تعالی

توفیق اتمام خواست از وهلة الاجابة و الاتمام کمیل بن زیاد که یکی از ارکان